

تاریخ ملی در اندیشه‌ی تاریخ‌نگاران ایرانی عربی‌نویس

روح‌ا... بهرامی*

چکیده:

با ظهور اسلام، زبان عربی به‌عنوان زبان دین و سیاست، به زبان علمی و تمدن اسلامی تبدیل شد. فتح ایران به وسیله‌ی مسلمانان، موجب شد که اغلب ایرانیان، اسلام و زبان عربی را به‌عنوان دین و زبان جدید و بخشی از هویت نوین خود پذیرفته و در تدوین و توسعه‌ی زبان عربی و گسترش دین اسلام نقش مؤثری ایفا نمایند. ایرانیان تازه‌مسلمان، به خوبی، بین هویت اسلامی و ایرانی خود پیوند برقرار کرده و با زبان جهانی اسلام و تمدن اسلامی به‌نگارش تاریخ روی آوردند. انتقال ویژگی‌های هویتی ایرانیان، تنها از طریق نوشتن تاریخ میسر بود و برای آنکه مخاطبان سراسر قلمرو جهان اسلام از مرزهای چین تا کوه‌های پیرنه در فرانسه با آن آشنا شوند، مورخان ایرانی ناگزیر به استفاده از زبان و ادبیات عرب بودند، و همین انعکاس حضور تاریخی و نمایش تجربیات و توان فکری و معنوی، آن چیزی است که ما به‌عنوان ضرورت تلاش و کوشش برای انتقال تاریخ ملی از طریق زبان عربی مورد بحث قرار می‌دهیم.

کلید واژه‌ها: هویت، هویت تاریخی، تاریخ‌نگاری، تاریخ ملی،

هویت ایرانی، عربی‌سازی، قبیله‌گرایی

* دانشجوی دکتری تاریخ تربیت مدرس و عضو هیأت علمی دانشگاه لرستان

اسلام، زبان عربی و تاریخ نگاران ایرانی

اسلام، دینی است که بنابر هویت انسانی و جهانی‌اش، هیچ قوم و زبانی را بر دیگری ترجیح نداده است و زبان عربی را نیز، به‌عنوان ابزار مهم ارتباطی پیامبر با مردمانی که در میان آنان برانگیخته شده است معرفی می‌کند.

اینک، سؤال این است که آیا پس از تصرف سرزمین‌های دیگری از سوی فاتحان مسلمان و تسلط آنان بر سایر اقوام و ملل، این بینش انسانی و جهانی محقق شد؟ ورود اسلام هیچ تغییری در زبان و گفتار مردم پارسی زبان ایجاد نکرد اعراب مسلمان نیز با ورود به ایران، فارسی زبانان را مجبور به ترک زبان فارسی و یادگیری زبان عربی نکردند؛ اما دبیران، مترجمان، طبقات متوسط شهری و اشراف به‌عنوان واسطه‌های میان مردم و رعایای ایرانی با اعراب عمل کرده و به وسیله‌ی آنان مورد بهره‌برداری قرار گرفتند.

اعراب برای اداره‌ی سرزمین ایران و سازماندهی و تکمیل نظام نوپای اسلامی و ساختار نظام اداری، سیاسی و دیوانی، از کارگزاران فارسی زبان استفاده کردند تا این‌که در زمان خلافت عبدالملک و والی‌گری حجاج بن یوسف در عراق، دفاتر و دیوان‌ها و بیت‌المال مسلمین از زبان فارسی به عربی تبدیل شد (البلاذری، ۱۴۱۲ ق: ۵۱۲ و ۵۱۳). تغییر زبان فارسی در نظام اداری و سیاسی خلافت و جایگزینی زبان عربی به جای زبان فارسی نتیجه و برآیند سیاستی بود که پس از غلبه‌ی امویان بر مقام و کرسی خلافت آغاز شد. سیاستی که از آن به‌عنوان سیاست عربی‌سازی یاد می‌شود (جی. آر. هوتینگ، ۱۹۸۸: ۱۱-۹).

سیاست عربی‌سازی و قبیله‌گرایی امویان تا زمان خیزش و انقلاب خراسانیان علیه آنان هم‌چنان کم و بیش ادامه داشت؛ اما از آن پس، زبان عربی و دین اسلام دو مؤلفه‌ی جدی فرهنگ اسلامی بودند که به‌عنوان عناصر عمده در هویت کلان اسلامی که ترکیبی از ملل و نژادهای مختلف بود مسلط شدند. فرهنگ اسلامی نیز با وجود تنوع و تکثر شگفتی که در خود داشت به وسیله‌ی این دو مؤلفه‌ی اساسی

پیوند واحد و یکنواختی پیدا می‌کرد. این دو مؤلفه، مسلمانان را از غیرمسلمانان جدا می‌کرد. زبان عربی، زبان مذهب و دین بود، لذا زبان عربی و دین اسلام عامل هویت‌ساز مسلمانان به‌شمار می‌رفت. مسلمانان می‌بایست حداقل به زبان عربی نیایش کنند و مناجات نمایند و قرآن بخوانند و یاد بگیرند.

توسعه‌ی اسلام و تصرف قلمروهای مختلف و ملل متعدد، زبان عربی را از یک زبان محلی و قومی به زبانی بین‌المللی تبدیل کرد و این امتیازی بزرگ برای اقوام و ملل مسلمان به حساب می‌آمد. زبان عربی زبان وحدت‌بخش و فصل‌مشترک مسلمانان بود. بیان دستورات اسلام به زبان عربی، تلاش برای آموزش قرآن، تفسیر و حدیث و فهم سنت پیامبر، که رفتار و سلوک او برای مسلمانان سرمشق رفتارهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بود، عوامل عمده‌ی توسعه‌ی زبان عربی بودند و فصاحت قرآن و زبان عربی نیز عامل مؤثری در یادگیری آن بود، به طوری که موجب شد وحدت زبانی و ایمانی با سرعت عجیبی در قلمروهای تحت حکومت اسلام گسترش یابد. این گسترش در ارتباط با ایران و ویژگی‌های برجسته‌ی آن معنای دیگری دارد. بسیاری از کانون‌های کهن فرهنگ و تمدن ایرانی و نبوغ ایرانی تمایلی عظیم برای درک ایمان جدید و تجربه دین جدید (اسلام) یافتند و با اشتیاق بسیار، قواعد اجتماعی و رفتاری اسلام را با یادگیری زبان و ادبیات عرب و متون دینی آموختند و در راه توسعه‌ی آن کوشیدند. آنان به برکت نبوغ خود، زبان عربی را به زودی آموختند و با تسلط به زبان عربی و تمایل به ایمان اسلامی، در سلک جامعه‌ی متحد اسلامی در آمدند و به سرعت برای کسب هویت نوین ایرانی - اسلامی خود تلاش کردند.

از این‌رو ایرانیان نه تنها عامل گسترش زبان عربی و حتی تنظیم قواعد ادبی این زبان شدند، بلکه به قول سارتن مورخ شهیر تاریخ علم، عامل پیوند جوانه‌ی دین اسلام بر روی پایه‌های برومند تمدن ایرانی بنا شدند و راز این تحول شگفت در پرتو درک و فهم ایرانیان در فراگیری زبان دین و دانش نهفته بود (سارتن، ۱۳۴۳ ق: ۱۹۷) یکی از علوم مهمی که عرصه‌ی مناسبی برای ارایه‌ی نبوغ سرشار و توانایی‌های فوق‌العاده‌ی علمای ایرانی واقع شد، علم تاریخ و تاریخ‌نگاری بود.

مورخان عربی‌نویس ایرانی در نگارش تاریخ به زبان عربی در دنیای جدید ایرانی - اسلامی دو کار برجسته انجام دادند:

۱- علم تاریخ و تاریخ‌نگاری را به‌عنوان یکی از علوم کهن و مورد توجه ایرانیان به دنیای تاریخ‌نگاری جامعه اسلامی انتقال دادند و با نگارش تاریخ به زبان عربی سرنوشت و هویت نوین خود را در پیوند با جامعه اسلامی معنای جدیدی بخشیدند.

۲- با نفی برتری طلبی قوم‌گرایانه‌ی اعراب، نبوغ و توانایی‌های ذاتی خود را در آموختن زبان عربی نشان دادند و با تعهد دینی و ایمان اسلامی و با جد و جهد بسیار، آثار فراوان تاریخی در تاریخ‌نگاری اسلامی - ایرانی به زبان عربی پدید آوردند و نقش عمده‌ای در توسعه‌ی دانش تاریخ و تاریخ‌نگاری جدید در دنیای اسلام ایفا کردند.

نبوغ عنصر ایرانی با اتکا بر زمینه‌های فکر فلسفی و عرفانی خود توانست به زودی بر زبان و ادبیات عرب اثر بگذارد، و در واقع این عنصر ایرانی بود که به زودی توانست با فراهم ساختن زمینه‌های سقوط حکومت نژادپرست و قبیله‌گرای امویان قدرت عظیمی در ساختار سیاسی و فرهنگی جامعه‌ی اسلامی عصر عباسیان پیدا کند و کارایی خود را نشان دهد.

ایرانیان از آن چنان قدرت درونی و نبوغ سرشاری برخوردار بودند که بر ادبیات عرب مسلط شدند و با خلق آثار و مجموعه‌های ارزشمندی در علوم مختلف ادبی، علمی، تاریخی، دینی، عظمت و گستردگی خود را به دنیای خلافت اسلامی و حتی دنیای غیراسلامی معرفی کردند. «کلمان هوار» این توانایی و خلاقیت عنصر ایرانی و مهارت وی در دستیابی به زبان عربی را به‌عنوان زبان دین و دانش، نتیجه‌ی توانایی درونی و معنوی برای حفظ هویت خویش در درون جامعه اسلامی می‌داند (هوار^۲، ۱۹۶۶: ۶۳ و ۶۴). تاریخ‌نگاری به زبان عربی، عرصه‌ی بسیار مهمی در میان مسلمانان بود و دانش مهمی برای آنها تصور می‌شد.

هر چند که نمی‌توان حضور اعراب و نقش آنان را در فتح ایران و انتشار اسلام را در این سرزمین به مفهوم انقطاع تاریخی ایرانیان دانست، ولی بدون شک در اثر فروریختن نظام سیاسی - دینی و تصرف جغرافیای ایران به وسیله‌ی اعراب تا حدودی نقش و فعالیت‌های تاریخی عنصر ایرانی را در دل سرزمین خود و در متن جامعه اسلامی کم رنگ ساخت.

تقریباً همه‌ی تألیفات تاریخی در قرون نخست اسلامی در جهان اسلام به وسیله‌ی اعراب و به زبان عربی نگاشته شد. روش گردآوری تاریخی، براساس سنت عربی روشی کاملاً روایی، نقلی و شفاهی بود؛ روشی که بر مبنای فکری و ذهنی جامعه‌ی عربی و بینش قبیله‌ای و تفکر سیال شفاهی آن بنیان نهاده شد. نخستین آثار تاریخی عربی، براساس چنین بینش و دیدگاهی به نگارش درآمده بودند و عمدتاً مؤلفان آن‌ها جز بیان روایی آن‌چه که بزرگان صحابه و اصحاب امرا و سرداران نظامی عرب در حیات پیامبر و غزوات و میدان‌های جنگ و فتوحات خود انجام داده بودند فراتر نمی‌رفت. مورخان ایرانی جامعه‌ی اسلامی نیز موضوع تازه‌ای جز ارتباطات اعراب مهاجر، فاتحان نورسیده و برخوردها و فتوحات و اقدامات آنها را نمی‌دیدند. ابتدای تاریخ‌نگاری عربی بر روایت شفاهی و تکیه بر ذهن بیانی و روایی آن باعث شده بود که تاریخ همچون روایت راویان و ناظران حوادث که عمدتاً از اعراب بودند در نظر گرفته شود.

شیوه‌ی نقلی، مجالی برای حضور عقل و بیان استدلالی در تاریخ باقی نمی‌گذارد. لذا، مورخان عرب که در نخستین قرون اسلامی به نقل و روایت تاریخ می‌پرداختند، می‌بایست نام شیوخ روات را در ثبت سلسله اسناد و روایت‌های تاریخی، که معمولاً شرح زدوخوردهای اعراب و مهاجمان بود، ذکر کنند. مطالعه‌ی چنین کتبی به خوبی نشان می‌دهد که گویی تاریخ و حیات تاریخی و اجتماعی ایرانیان جز سخنان و رجزها، زدوخوردها و فتوحات چندین سردار و سرباز فاتح عرب نیست و جز در مواقع نیاز و تحولات نظام جدید اسلامی، که برای تأسیس نظام‌ها و ساختارهای سیاسی، اداری، نظامی و مالی خود نیازمند تجربیات عنصر ایرانی بود، سخنی از این عنصر یا زبان عقل سیاسی و اداری و تجربیات آنان به

میان نمی آمده است. عنصر ایرانی نیز خود مجالی برای ثبت تاریخ حیات خود در این مقطع نداشته است؛ اما با فروپاشی دولت امویان به همت و تلاش ایرانیان، فرصت حضور در تاریخ و بازتاباندن چهره‌ی حقایق تاریخی را پیدا کرد. از این به بعد این عنصر در بسیاری از جنبه‌های مختلف فکری، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و نظامی پدیدار شد. فرهنگ ایرانی با وجود آشفتگی‌ها و اضطرابی که بر اثر فروپاشی نظام سیاسی و اداری‌اش پدیدار شده بود، پس از مدتی کوتاه به دلیل نیازهای فاتحان به عناصر تأثیرگذار ایرانی همچون دبیران و دهقانان و اشراف که عمدتاً حافظ عناصر هویتی و فرهنگی ایران بودند به صورت آرام و مسالمت‌آمیز به درون حیات جامعه‌ی اسلامی نفوذ کرد و با گذر از یک دوره‌ی بحرانی و مملو از اضطراب و سردرگمی، خود را بازیافت و توانست با غلبه بر زبان فاتحان، بخشی از هویت خود را از طریق زبان فاتحان، که زبان عربی بود، در تاریخ‌نگاری اسلامی - ایرانی باز یابد.

مورخان ایرانی که عمدتاً در بسیاری از رشته‌های دیگر تبحر داشتند، همانند سایر علمای جامعه‌ی اسلامی، اسلام و زبان عربی را پذیرفتند و در پرتو این پذیرش، تجربیات تاریخی گذشته‌ی جامعه‌ی ایرانی و درایت توانایی‌های فکری خود را به خدمت گرفتند تا در پویایی نظام نوین جامعه‌ی اسلامی مشارکت داشته باشند. تسلط و توانایی شگفت‌آور ایرانیان به زبان عربی، که زبان دین اسلام محسوب می‌شود، و توجه به این گرایش، از اساسی‌ترین مباحث تاریخ و ادب قرون نخستین به شمار می‌رود که بدون آن، راز پویایی و تحرک علمی و تحولات فکری تاریخ این دوران کم‌تر فهمیده می‌شود. تحولات ادبی و تاریخی آشکار می‌سازد که گسترش زبان و ادبیات عرب نتیجه‌ی تحمیل و اجبار اعراب در ایران نبود، بلکه میل و علاقه و ذوق ایرانی و نیاز به بازتعریف هویت خود در پرتو تحولات جدید ایران (پس از ورود اسلام) عامل مهمی در پاسخگویی ذهن و فکر ظریف او در آموختن زبان دین، علوم و معارف جدید بود. زبان عربی همانند طریقی بود که ذهن خلاق و فعال ایرانی، تمام هنر و توان خود را در زمینه‌های فکری و فرهنگی در آن به نمایش گذاشت. البته تسطیح و هموار ساختن طریق

مذکور هم، با اهتمام خود ایرانیان صورت گرفت و زبان عربی همچون زبان دینی و علمی به وسیله‌ی ایشان جایگاه شایسته‌ی خود را پیدا کرد و نظم و نسق گرفت، چنان‌که خاندان بزرگ ایرانی دبیران، علما و وزرای ایرانی از بزرگ‌ترین حامیان و مشوقان زبان عربی بودند (صفا، ۱۳۱۷: ۴۸-۴۵).

البته در سطح عمومی، زبان فارسی همچون زبان گفتاری مثل گذشته در سراسر این مملکت هویت کلی خود را حفظ کرد و حتی اعراب را به تدریج مجذوب فرهنگ و ادب ایرانی نمود. در چنین زمینه‌ای، که عربی زبان دین و دانش بود مورخان ایرانی همین زبان را به عنوان زبان گویای تاریخ ملی و اسلامی خود قرار دادند، تا از توانایی‌ها و قدرت این زبان دینی و علمی برای اشاعه‌ی ماهیت فکری و تاریخی خویش و معرفی آن به اقوام و ملت‌های مختلفی که در سیطره‌ی حکومت و خلافت اسلامی بودند استفاده کنند. مورخان اندیشمند ایرانی از آغاز قرن دوم در جست‌وجوی احراز جایگاه مناسبی در عرصه‌ی فرهنگ و تمدن اسلامی برآمدند و برای نمایاندن هویت خویش، با اهتمام به امر نگارش تاریخ، نهایت جد و جهد را به عمل آوردند.

نیاز مسلمانان به اندیشه‌ی تاریخ‌نگاری و گاه‌شماری ایرانی

مسلمانان برای تنظیم امور مالی و دیوانی خود و نگارش نامه‌ها و مکاتبات نیازمند توقیت و تعیین زمان و تشخیص حوادث و اتفاقات شدند و بدین مناسبت اندیشه‌ی تاریخی ایرانیان برای نخستین بار مورد توجه اعراب مسلمان قرار گرفت. در محاسبات گردش روزگار، تجارب گران‌بهای ایرانیان در تعیین زمان و چگونگی گذشت ایام و ثبت اتفاقات و حوادث روزگار برای آنان بسیار ارزشمند بود. بیرونی در کتاب آثارالباقیه چگونگی حلول این اندیشه‌ی ایرانی را به جامعه‌ی اسلامی و نقش آن را در بنیاد و تأسیس مبدأ تاریخ در اسلام چنین بیان می‌کند:

بنابر روایت میمون بن مهران، مستندی نزد عمر بن خطاب آوردند که ظروف پرداخت آن ماه شعبان بود و عمر گفت که مراد از شعبان کدام است آیا این شعبان که ما در آنیم یا شعبان آینده، پس اصحاب را جمع کرد و در این کار با ایشان مشاوره کرد و گفت این حیرت را که در امر

تاریخ برای من روی داده شما رفع کنید و اصحاب گفتند ما باید چاره‌ی آن را از عادات ایرانیان به دست آوریم و هرمزان را حاضر کردند و این اشکال را بدو باز گفتند. هرمزان گفت: ما ایرانیان را حسابی است که آن را «ماه روز» می‌گویند یعنی حساب ماه‌ها و روزها و چون این لفظ را تعریف کردند مورخ شد و مصدر آن تاریخ قرار دادند و هرمزان چگونگی استعمال تاریخ را و آنچه که رومیان آن را به کار می‌بندند شرح داد و عمر به اصحاب پیامبر گفت برای مردم تاریخی وضع کنید که مردم به کار بندند چون یگانه زمانی که از هر شبیه دور بود زمان هجرت بود که پیامبر به مدینه رسید... آن را مبدأ تاریخ قرار دادند (بیرونی، ۱۳۶۳: ۴۸ و ۴۹).

با وجود تأثیر عمیق اندیشه‌ی تاریخ‌نگاری، تقویم‌نگاری و گاه‌شماری ایرانیان در شکل‌گیری تاریخ‌نگاری اعراب، آنان به خاطر عدم آگاهی که از ماهیت تقویم و تاریخ ایرانی داشتند، تاریخ تازه تأسیس خود را بر تاریخ طبیعی و تقویم ملی ایرانیان که براساس معیشت و حیات طبیعی تنظیم شده بود ترجیح دادند و این موضوع سبب شد تا آشفتگی بسیاری در امور مالی و دیوانی در قلمروهای ایرانیان پدید آید، زیرا حساب «ماه روز» ایرانی مبنای تقویم بود و ماه‌ها و روزها و گذشت ایام را براساس آن شمار می‌کردند و مبدأ تاریخ سلطنت‌ها و شاهان و روند روزگار را بدان تنظیم می‌نمودند. این حساب براساس تاریخ طبیعی حرکت و وضعیت زمین و خورشید محاسبه شده بود به طوری که کاملاً با نحوه‌ی معیشت و نوع زندگی انسان ایرانی در فلات ایران هم‌آهنگ بود.

ناآگاهی اعراب از ماهیت تقویم و تاریخ ایرانی باعث شد که از زمان فتح ایران، تا مدت‌ها موضوع کیسه کردن سال‌های ایرانیان فراموش شود. این در حالی بود که گردش ایام با تاریخ طبیعی این سرزمین و با پیشه و معیشت آن‌ها ارتباط داشته و حکومت‌های ایرانی قبل از اسلام نیز براین اساس به تأدیه‌ی مالیات‌ها و درآمدها اقدام کرده بودند. پس از مدتی، اعراب از طریق ایرانیان به اهمیت این موضوع پی بردند و مجدداً تقویم‌ها و گاه‌شماری ایران را براساس مذکور تنظیم کردند. پذیرش این موضوع، سرمشق معنوی برای محاسبات دیوانی، دفتری و تشکیلات مالی خلافت اسلامی شده و تقویم و گاه‌شماری همچون پایدارترین عنصر هویت ایرانی

پایدار شد، زیرا این تقویم که پیوندی ناگسستنی با طبیعت و زمان در اندیشه‌ی ایرانیان باستان داشت، با وجود تأسیس تقویم‌ها و گاه‌شماری‌های مختلف از سوی عناصر غیرایرانی نظیر تقویم و تاریخ اسکندری و سلوکی، این بار نیز پس از فتح ایران هم‌چنان پایدار ماند و در تکوین و تأسیس مبدأ تاریخ‌نگاری عربی مؤثر واقع شد و خودش نیز همچون یک مؤلفه‌ی هویتی ایرانیان باقی ماند. علت این پایداری، پیوستگی مبدأهای تاریخی و فلسفه‌ی تقویم شمسی ایرانیان و سنت‌های ماندگار آن با شیوه‌های معیشتی و زندگی و حیات ایرانیان بود که با ورود اسلام به ایران نیز خلفا، امرا و سلاطین مسلمان، به خاطر پیوند این تاریخ‌ها و مبدأهای زمانی با طبیعت و حیات، نظام مالی، اداری و شیوه‌های معیشتی عنصر ایرانی، هم‌چنان به وجود آن نیازمند بودند. این نیاز در واقع نیاز به حضور روح ایرانی را می‌طلبد و بدین صورت هویت دیرینه و تاریخی آن در دل حاکمیت نظام عربی - اسلامی حلول کرد و درعین حال همچون یک عنصر مستقل باقی ماند و با وجود متداول شدن تاریخ هجری قمری و نگارش بسیاری از کتب تاریخ براساس تقویم هجرت حضرت رسول(ص)، ایرانیان همین تقویم را به شکل شمسی در آوردند و تقویم‌های مختلفی ترتیب دادند که براساس مبدأ خورشید، که عامل طبیعی در تعیین فصول و گردش ایام ایرانیان و وضع اقتصادی و معیشتی آن بود، قرار دادند. تقویم قمری که در میان اعراب متداول بود پاسخگوی نیازهای زندگی ایرانی نبود. ماه‌های قمری روان و سیال بودند، اما برج‌های ایرانی و تقویم آن ثابت و متناسب با فصل‌های چهارگانه‌ای بود که هر کدام با اعیاد و رسوم و ویژگی‌های خود به بخشی از نیازهای انسان ایرانی پاسخ می‌دادند.

مسلمانان عرب وقتی به‌عنوان حکام و فرمانروایان این سرزمین وارد شدند، چاره‌ای ندیدند که برای گردش امور سیاسی، اداری و مالی خویش این چنین هویت پایداری را به رسمیت بشناسند؛ لذا، پس از مدتی، اول بهار به‌عنوان آغاز سال شمسی و اعیاد نوروزگان، تیرگان و مهرگان که در میان طبقات مختلف جامعه‌ی ایرانی متداول بود و چرخه‌ی زمان و تقویم و تاریخ بدان معنا می‌دادند هم‌چنان پایدار ماندند. هیچ عامل رسمی، مشوق این سنن، اعیاد و رسوم نبود و

آنچه که آن‌ها را به صورتی معتدل و طبیعی حفظ می‌کرد عامه‌ی مردم و اندیشه‌ی بنیادین و فلسفی زمان و نیاز عنصر ایرانی و نظام و تشکیلات نوین خلافت اسلامی بود. لذا خلفا و امرای مسلمان، نروز را سرآغاز طبیعت دانسته سال مالی خود را در ایران و در بخش‌های مختلف خلافت اسلامی، بر مبنای فصل برداشت محصول این تقویم قرار دادند و خراج و جزیه را بر اساس فرا رسیدن تاریخ و تقویم نروزی استوار کردند. بعدها جشن‌ها و اعیاد و رسوم و سنن ایرانی را بر اساس آن برگزار نموده و هدایای این جشن‌ها را دریافت می‌کردند و آیین مربوط به آن را برگزار می‌کردند. در واقع تاریخ، تقویم و گاه‌شماری کهن ایران مقوم و عامل پایداری هویت فرهنگی عنصر ایرانی نیز بود (فرهنگی که با گذشت قرن‌ها، هنوز همپای تاریخ و تقویم دیرینه‌اش تا به امروز، با وجود هجوم نظامی و تسلط سیاسی دشمنان این سرزمین، پابرجا مانده است). مورخ ایرانی از این پس با آگاهی از نیاز فاتحان، با تلاش خستگی‌ناپذیری به فراگیری زبان عربی و نگارش تاریخ به این زبان پرداخت و تلاش کرد تا با تسلط به زبان عربی، حفظ سنن و عادات تاریخی و فرهنگی ایرانیان را وجهه‌ی همت خویش قرار دهد. مورخ ایرانی با تکیه بر این نیاز جامعه‌ی اسلامی، کوشش کرد هم تجربیات گذشته‌ی ملی خود را احیا کند و آن را به دیگر اقوام و ملل مسلمان بشناساند و هم تاریخ عصر اسلامی را به زبان عربی که زبان جدید دین جهانی بود بنگارد. در عین حال اعراب مسلمان نیز به فراگیری دانش تاریخ و سرگذشت قوم کهن و متمدن ایرانی علاقه‌مند بودند. معاویه بن ابوسفیان و عبدالملک بن مروان به تاریخ مللی مانند ایران و روم علاقه‌مند بودند و گاهی بخشی از اوقات خود را به فراگیری و مطالعه‌ی تاریخ شاهان و حکمای ایران می‌گذراندند.

مورخ ایرانی از زبان عربی به‌عنوان زبان مشترک برای شناخت خود و دیگران استفاده کرد و آن را به‌عنوان زبان خاص قوم عرب منظور نکرد. لذا، با آغاز قرن دوم، کم‌کم تفکر نگارش تاریخ یا انتقال دست‌آوردهای تاریخی به زبان عربی پیدا شد. مورخان ایرانی از این به بعد تا قرن‌های چهارم و پنجم در حجمی گسترده تاریخ ملی و اسلامی خود را به زبان عربی به نگارش درآوردند.

هم‌زمان با تکاپوی عنصر دیوان‌سالار ایرانی برای دستیابی به ابزار قدرت اداری و سیاسی در نخستین دوره‌ی خلافت عباسیان و بنیان‌گذاری سلسله‌ها و امارت‌های نیمه‌مستقل در ایران، مورخان عربی‌نویس ایرانی نیز با نگارش تاریخ، جلوه‌های ویژه‌ای از هویت ایرانی را مکشوف ساختند و مقام والایی در تاریخ‌نگاری ایرانی احراز کردند. هدف عمده‌ی آن‌ها در این دوره تلاش برای کشف زوایایی از هویت تاریخی و گذشته‌ی عنصر ایرانی در دل دنیای جدید اسلامی بود، دنیای جدیدی که در آن مورخ ایرانی با نگارش تاریخ و سرگذشت و هویت خود به زبان عربی در صدد بود تا گذشته‌ی تاریخی و بخشی از هویت خویش را به زبان نوین که اینک جزئی از هویت نوین او را به‌عنوان بخشی از یک هویت کلان اسلامی تشکیل می‌داد حفظ کند. در این جا ما بخش‌هایی از تلاش برخی از مورخان ایرانی که تاریخ نوین خود و گذشته‌ی خویش را به زبان عربی می‌نوشتند مورد بررسی قرار می‌دهیم.

مورخان ایرانی عربی‌نویس و تاریخ ملی

نخستین بار تلاش برای انعکاس تاریخ ملی در زبان عربی به وسیله‌ی روزبه، پسر دادویه دانشمند، مورخ و ادیب نیمه نخست قرن دوم هجری، انجام گرفت که هم‌زمان با تکاپوی انقلاب خراسانیان علیه حکومت امویان در دستگاه دیوان‌سالاری جدید حکومت عباسیان نفوذ و اقتدار ویژه‌ای به هم رسانید. وی استاد مسلم زبان‌های مختلف فارسی باستان (پهلوی) و عربی بود (صفا، ۱۳۱۷: ۵۶ و ۵۸، اولیری، ۱۳۷۴: ۲۴۲ و ۲۴۳).

ابن مقفع اهل شهر گور (جور) در قلب سرزمین پارس بود. وی از نخستین مترجمین بزرگ دنیای اسلام به‌شمار می‌رود که دانش‌های عصر باستان ایران و یونان را به زبان عربی ترجمه کرده است. در اینجا ما به مقام علمی او به‌ویژه در تلاش و تکاپوی او برای انتقال دانش‌های عقلی محض به دنیای اسلام نمی‌پردازیم، چه این مسأله از حوزه‌ی بحث ما خارج است. اشاره‌ای کوتاه از ابن ندیم کافی است که نقش وی را در نهضت ترجمه‌ی عصر عباسی مشخص سازد. گفته شده که ابن مقفع در شرح و ترجمه مختصرات و جوامعی از شروح قاطیغوریاس و باری

ارمیناس را تهیه کرده است. مؤلف تاریخ الحکما می‌گوید که اولین کس از دانشمندان اسلامی که ترجمه‌ی آثار منطقی برای دومین خلیفه‌ی عباسی، ابوجعفر منصور، اقدام کرده ابن مقفع بوده است، و کتاب‌های آنالوطیقا و قاطیغوریاس را به زبانی آسان و به عربی ترجمه کرده است (قفطی، ۱۳۱۷: ۵۹ و ۶۰). ظاهراً اکثر این آثار یونانی قبلاً در عصر ساسانی به زبان پهلوی ترجمه شده بودند و ابن مقفع اولین کسی بود که به واسطه‌ی تسلط کامل به دو زبان عربی و فارسی پهلوی آن‌ها را از زبان پهلوی به عربی ترجمه کرده است و در واقع عقلانیت و منطق علمی یونانی و ایرانی را به جامعه اسلامی انتقال داده است.

نقش ابن مقفع از منظر تاریخی، و بینش ملی او در حفظ هویت ایرانی، به واقع در اهتمام وی برای انتقال دانش و فرهنگ ایرانی به دنیای اسلام خلاصه می‌شود. ابن مقفع، به عنوان نخستین اندیشمند و مورخ و ادیب ایرانی، دست‌یابی و تسلط به زبان عربی را بستر مناسبی برای ایفای رسالت ملی خود می‌داند تا از این طریق، گذشته‌ی تاریخی و هویت پیشین عنصر ایرانی را به دنیای جدید معرفی نماید. بنابراین، به احیای تاریخ ملی و کهن ایران توجهی ویژه دارد و سنن، فرهنگ، گرایش‌ها و عادات تاریخی و ملی ایرانیان در نظر او از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. اهتمام وی در انتقال تاریخ ملی در گردآوری و ترجمه‌ی «سیر الملوک العجم» نمایان است و توجه ویژه‌ی وی را به احیای هویت ملی و انتقال آرا و اندیشه‌های ایرانی و نگارش احوال شاهان و حکما و بزرگان ایران نشان می‌دهد.

نخستین واکنش نسبت به ابن مقفع این بود که وی را به ارتداد و زندقه متهم سازند و فرجام غم‌انگیزی بیابد (ابن خلکان، بی‌تا: ۱۵۱ و ۱۵۵، ذهبی، ۱۴۱۲ ق: ۲۰۸ و ۲۰۹). اگرچه در باب سیر الملوک العجم که برای اولین بار با اقدام وی گردآوری و به زبان عربی نیز ترجمه شد نظر غالب آن است که متن ترجمه شده همان متن خدای نامه‌ی عصر ساسانی است لیکن در هر صورت دغدغه‌های افرادی نظیر ابن مقفع در حفظ تاریخ ملی و باستانی سرآغاز حرکتی شد که بعدها به شکل نگارش شاهنامه‌های ابومنصوری و شاهنامه‌ی فردوسی که حماسه ملی ایرانیان است به اوج خود رسید (محمدی ملایری، ۱۳۷۴: ۱۵۴ و ۱۵۵).

خدای نامه‌ها در واقع شناسنامه‌ی ملی ایرانیان از قدیم‌ترین سلسله و انساب، شاهان و پهلوانان همراه با آیین اخلاقی و دینی‌شان بود که به صورت ترجمه‌ها و حکایات، قصه‌ها و افسانه‌ها در میان مردم رواج داشت و از این پس در متن تاریخ‌نگاری اسلامی وارد شد و خلفا و سلاطین مسلمان و امرا و وزرای جامعه‌ی اسلامی آرا، اندیشه‌ها و حکایات حکمت‌آموز آنان را در عرصه‌ی سیاست و مملکت‌داری استفاده نموده و به کار بسته‌اند (ص ۱۵۶).

درواقع تاریخ‌نگاری ملی و احیای تفکر تاریخی عنصر ایرانی، مدیون تلاش روزبه بود چرا که برای نخستین بار بسیاری از آثار تاریخی ایرانیان را که در آستانه نابودی بود به زبان عربی که زبانی پویا و فعال بود ترجمه کرد، و در اختیار مسلمانان قرار داد.

مورخین عربی نویس ایرانی بعداً در گردآوری و تنظیم تواریخ خود از آثار ابن مقفع مایه گرفتند و عمده‌ترین آثاری که تاریخ ایران به‌ویژه تاریخ شاهانی را که جوهر اصلی تاریخ‌نگاری کهن ایرانی بود و سنجش زمان و تاریخ و تقویم برمدار آنها شکل گرفته بود به وجود آوردند. عصر اسطوره‌ای تاریخ پادشاهان و پهلوانان اسطوره‌ای ایران، تاج نامک‌ها، شاهنامک‌ها، و سیرالملوک العجم‌ها برای نخستین بار به همت ابن مقفع گردآوری و به عربی ترجمه شده‌اند. به احتمال بسیار به خاطر همین تلاش و تکاپو در حفظ عناصر اصلی هویت تاریخی ایران بود که از سوی عوامل منصور متهم به الحاد و زندقه شد (ذهبی، ۱۴۱۲: ۲۰۹). ابن مقفع، نماد فرهنگ و هویت تاریخی نسلی از ایرانیان بود که پس از دوره‌ی تسلط عربی‌گرایی محض امویان، که بر جنگاوری قبایل عرب و شمشیر زدن‌هایشان در سراسر قلمرو ایرانی مبتنی بود، توانسته بود در درون دولت جدید عباسیان که ثمره‌ی انقلاب ایرانیان و خراسانیان بود رشد یابد. از این رو چنین طرز تفکری وحشت‌نخبگان سیاسی و نظامی عرب را در درون ساختار خلافت عباسیان برانگیخته بود که تنها با ریختن خون و کشتن کسانی همچون ابن مقفع در عرصه‌ی فکری و ابومسلم در عرصه سیاسی و نظامی فروکش می‌کرد. به هر حال غیر از تلاش و تکاپوی فکری ابن مقفع در جنبه‌های مختلف علمی و ادبی، ثمره‌ی فکر تاریخی و توجه او به

تاریخ ملی و حفظ هویت تاریخی و ملی بود که در گردآوری آثاری که عناصر عمده‌ی تفکر تاریخ‌نگاری عصر باستانی ایرانیان را در زبان نوین که اینک بخشی از هویت نوین عنصر ایرانی محسوب می‌شد حفظ کرد و ترجمه‌ی آثار مختلف تاریخی، اقدامی در همین جهت بود.

وی در واقع به لحاظ اندیشه‌ی تاریخی و تاریخ ملی نشان داد که می‌توان با وجود سلطه‌ی زبان عربی، هویت و تاریخ ملی را در دل جهان اسلام به وسیله‌ی همین زبان فراگیر حفظ کرد. ابن مقفع تاریخ مستقلی نوشت، ولی بنیادهای فکری تاریخ‌نگاری کهن ایرانی را به دنیای اسلام انتقال داد و به مورخان ایرانی نشان داد که باید در حفظ هویت خود در دل جهان وسیع اسلامی به وسیله‌ی زبان دینی که زبان غالب سیاسی - علمی شده بود حفظ کرد.

خودآگاهی در نگارش تاریخ ملی به زبان عربی در مرحله‌ی بعد در اندیشه‌ی مورخ دیگر ایرانی همچون احمدبن داوود دینوری تجلی بارزتری پیدا کرد به طوری که حتی در نگارش تاریخ به زبان عربی سعی کرد واژگان فارسی را در ساختار جملات عربی وارد کند به طوری که در تاریخ وی واژگان فراوانی از زبان فارسی وارد متن عربی شده است. وی نخستین مورخ ایرانی عربی‌نویس است که با دیدگاه ملی و قوم‌نگارانه به نگارش تاریخ ایران به زبان عربی و در متن تاریخ جدید دوره‌ی اسلامی اقدام کرد.

ابوحنیفه احمدبن داوود دینوری، مورخ ایرانی برخاسته از دینور از شهرهای اطراف نهاوند و نزدیک کرمانشاه امروزی بود (دینوری، ۱۳۶۸: مقدمه‌ی محقق: د). اگرچه تاریخ دینوری به نام «اخبار الطوال» را برخی یک تاریخ جهانی به‌شمار می‌آورده‌اند، اما با تعمق در تاریخ‌نگاری دینوری آنچه که نمود و جلوه‌ی اساسی دارد، تاریخ ایران است و ذکر تواریخ دیگر در تطبیق و هم‌زمانی با ادوار تاریخی ایران صورت گرفته است. دینوری با پیوند دادن گذشته‌ی باستانی ایران با تاریخ عصر اسلامی، به نقش مؤثر عنصر ایرانی در عصر اسلامی تأکید داشته است. وی در نگارش تاریخ «اخبار الطوال» حرکت طولانی هویت ایرانی را از عصر باستان تا اوایل قرن سوم به نگارش در آورده است و این اخبار را به‌صورت پیوسته که

نشانگر حضور مداوم و مستمر یک هویت فعال است پی گرفته است، تا نقش ایرانیان را به‌عنوان یک عنصر خلاق در عرصه‌ی تحولات تاریخی نشان دهد. دینوری در حالی که بر تحولات تاریخی و هویت ایرانی تأکید دارد درصدد است تا عناصر تاریخ‌نگاری اسلامی را وارد تاریخ کرده و بدان رنگ و بوی ایرانی بدهد. چنانچه در داستان نمرود و ابراهیم ذکر کرده است؛ او نمرود را همان فریدون، پادشاه افسانه‌ای ایرانیان، دانسته است. دینوری در تاریخ‌نگاری باستان با یک نگاه دینی شروع می‌کند و اسطوره‌ی آفرینش در اندیشه تاریخ‌نگاری وی مطابق پیشین قرآنی است، لیکن به لحاظ نژادی آن را متعلق به عنصر ایرانی می‌داند و بدین سان حضور عنصر ایرانی را در تاریخ تا اسطوره‌ی آفرینش تداوم می‌دهد (دینوری، ۱۳۶۸: ۸ و ۹).

گرچه بخش نخست تاریخ اخبارالطوال دینوری با یک نگاه جهانی نگاشته شده اما تأکید وی بر تاریخ ایران باعث شده که بخش تاریخ‌نگاری جهانی در تاریخ‌نگاری وی آن چنان رقیق شود که از تاریخ سایر ملت‌ها غفلت کند و فقط زمانی از اقوام دیگر سخن می‌گوید که تاریخ ملی و حضور تاریخی عنصر ایرانی آنها را به پهنه‌ی تاریخ می‌کشاند. از این‌رو تاریخ باستان و تاریخ‌نگاری باستانی وی سراسر جلوه‌ی حضور ایرانی است تا جایی که حتی برخی شاهان و پیامبران سامی را نیز از ریشه و اصالت ایرانی برخوردار ساخته است (صص ۶-۳).

دینوری برخلاف سایر مورخین هم عصر خویش، از چگونگی اسلام در جزیره‌العرب و ظهور اسلام و خاندان پیامبر(ص) و سیره و مغازی آن حضرت هیچ سخنی به میان نیاورده و از آن جا که هدفش دنبال کردن تاریخ ایرانی است، زمانی از تاریخ اسلامی سخن به میان می‌آورد که مسلمین به تاریخ ایران و ایرانی برخورد می‌کنند و در بخش‌های بعدی تاریخ خویش نیز از مواقف و دوره‌هایی بیش‌تر روایت می‌کند که عنصر ایرانی حضور فعالی دارد، از فتوحات اعراب در ایران به زودی می‌گذرد و از عصر خلفا به‌ویژه عصر خلافت حضرت علی(ع)، قیام امام حسین(ع)، شورش موالی و قیام مختار ابن ابی عبید ثقفی که رنگ و بوی ایرانی داشته به تفصیل یاد می‌کند و جنبش موالی ایرانی را به قیام ضد امویان، عباسیان و

خراسانیان پیوند می‌دهد (صص ۱۱۱ و ۳۱۴ و ۳۶۶ و ۳۸۵). آخرین موقف او به طور تفصیلی تشریح شورش‌های ایرانی و شرح اعمال رهبران ایرانی جنبش‌های ضدعباسی است (صص ۴۰۰ و ۴۰۶).

دینوری در تاریخ‌نگاری خود بر تاریخ ایرانی تأکید ورزیده و نخستین نماینده‌ی تفکر تاریخ‌نگاری ایرانی است که درصدد حفظ هویت ناب ایران در دل دنیای اسلامی برآمده است. وی درعین حال بر حفظ و استقلال هویت ایرانی از هویت عربی تأکید ویژه‌ای دارد.

محمدبن جریر طبری، برخلاف دینوری، رویه‌ی دیگری را در انتقال تاریخ ملی ایران به عصر اسلامی برمی‌گزیند. وی به‌عنوان بزرگ‌ترین مورخ عربی نویسنده ایرانی، تاریخ خود را بر بنیاد یک اندیشه‌ی اسلامی و به منظور خدمت به تفسیر و حدیث نگاشته است، و رسالت و اهتمام یک مورخ ایرانی را نیز برای پیوند با هویت اسلامی نشان می‌دهد. طبری در تاریخ عظیم خویش، که به‌عنوان یک تاریخ جهانی شهرت یافته است، حوزه‌های وسیعی از تاریخ ایران عصر باستان را برای نخستین بار به نگارش درآورد (طبری، الجزء الاول و الجزء الثاني).

طبری، خود، از یکی از مراکز و مناطق پایداری که در قوام بخشیدن به اصالت هویت ایرانی نقش مهمی در تاریخ ایرانی داشته - یعنی طبرستان - برخاسته بود بنابراین طبیعی بود که در نگارش تاریخ جهانی خود با وجود داشتن یک نگرش دینی به تاریخ، به برجسته کردن شناسنامه‌ی ملی خویش در تاریخ جهانی‌اش نیز اهتمام بسیار به خرج دهد، به طوری که تاریخ وی از منابع عمده‌ی تاریخ باستانی ایران محسوب می‌شود. درواقع او نماد تاریخ‌نگاران ایرانی عربی نویسی است که با وجود استفاده از ادبیات عربی در نگارش تاریخ، در عین علاقه‌ی شدید به دیانت اسلامی، در تکاپوی حفظ هویت ایرانی - اسلامی خود هستند؛ حتی برخی از آنان گرایش‌های شدیدی دارند و درواقع آنها درصدد بودند تا با ترجمه‌ی تاریخ و فرهنگ ایرانی به زبان عربی در بازتاب و انعکاس آن در جهان اسلام نقش داشته باشند. آنان در حقیقت علاوه بر اینکه قدرت و تسلط عنصر ایرانی را در به کارگیری زبان و ادبیات عرب نشان می‌دادند، تاریخ ملی خود را نیز به زبان عربی منتشر می‌کردند.

طبری با وجود این که عالمی متعصب بوده و تاریخ را در خدمت تفسیر و حدیث قرار داده است، اما ماهیت ایرانی وی، در نقل و توصیف تاریخ باستانی ایران و توجه به حوادث تاریخ کاملاً هویدا است، ولی در توصیف تاریخ سرزمین‌های عربی‌نشین و تاریخ پیامبران سامی، حضور تاریخی و سال‌های زندگی و حیات آن‌ها را در متن تاریخ کهن ایران معنا می‌دهد.

بدین صورت اهتمام وی در بازتاب تاریخ ایران و اسلام با هم صورت می‌گیرد. وی تحت تأثیر تاریخ‌نگاری جهانی - اسلامی کار خود را با خلقت و پیامبری حضرت آدم آغاز می‌کند، اما در متن تاریخ باستانی، بیش‌ترین بخش تاریخ خود را به تاریخ ایران اختصاص داده است. او حتی در تعریف هویت‌های سامی و عربی در تاریخ، آنان را با هویتی بزرگ‌تر و تاریخی مشخص‌تر متکی می‌سازد و قسمت عمده‌ی تاریخ‌نگاری وی شامل تاریخ قدیم ایران می‌شود (تاریخ طبری، جلد دوم). دقت وی در تاریخ و تقویم و گاه‌شماری ایرانی و روشن بودن هویت تاریخی، مبادی سلطنت و تقویم‌های تاریخ کهن ایرانی باعث می‌شود که وی تاریخ اقوام و ملل دیگر را در تطبیق با تاریخ روشن و هویت شفاف ایرانی معنا ببخشد. پادشاهی جم در ایران مبدأ مشخصی است که طبری براساس آن هویت و مبدأ تاریخی پیامبری حضرت هود و صالح یا حیات قوم عاد و ثمود را به روشنایی، تاریخ می‌گذارد. سلطنت و دولت منوچهر، پایگاهی برای تعریف تاریخ شاهک‌های محلی یمن یا رسالت الهی حضرت ابراهیم (ع) است (طبری، ۱۴۱۸: ۱۴۷ و ۱۴۸).

طبری در بخش‌هایی از تاریخ خود نشان داده است که ایرانیان نخستین کسانی بوده‌اند که دانش، تدبیر و کتابت و دبیری را سامان داده و طبقات کاتبان را منظم کرده‌اند و آنان بوده‌اند که علم سخن و کلام را تقسیم‌بندی کرده و خبر را که پدر دانش تاریخ است، به اقسام مختلف تقسیم کرده‌اند (طبری، ۱۴۱۸: ۱۸۸).

از نظر طبری تاریخ ایران و عنصر ایرانی موقعیت روشن و استواری در زمان دارد که می‌تواند حوادث دوران‌ها و سلطنت‌ها و وقایع دیگر ملل و اقوام را براساس آن و با نگرشی تطبیقی به روشنایی زمان‌دار کرد.

در تاریخ عصر اسلامی، طبری بیش‌تر در صدد است که هویت اسلامی انسان مسلمان را در تمام وجوه تاریخی خود به نمایش بگذارد و در این میان عنصر

ایرانی نیز بخشی از هویت جهانی انسان مسلمان است. لذا، به طوری یکنواخت حوادث و تحولات عصر اسلامی را می‌نگارد و به عنصر ایرانی نیز در کنار سایر اقوام و ملل مسلمان در هر جایی از تاریخ که نقش و اهمیتی داشته، بدان پرداخته است؛ اما در عصر باستان با آن لحاظ که او در تاریخ کهن و گذشته‌ی تاریخ بشری نقش بیش‌تری داشته است، سهم بیش‌تری به تاریخ عصر باستانی ایران اختصاص داده است.

ابن مسکویه، پس از طبری، به فکر استفاده‌ی عملی از تجربیات کهن تاریخی ایرانیان بود و تمام اندیشه و تلاش او این بود که تجارب ملی ایرانیان را نشان دهد. ابوعلی مسکویه الرازی بزرگ‌ترین مورخ و فیلسوف قرن چهارم و پنجم، تاریخ «تجارب‌الامم» را به زبان عربی نگاشت، با این حال، اندیشه‌های وطن‌پرستانه در تاریخ وی موج می‌زند. او تاریخ خود را برخلاف مورخان زمان، که تحت تأثیر اندیشه‌های سامی و عربی در تاریخ‌نگاری با تاریخ هبوط و خلقت آدم و حوا آغاز می‌کردند با پادشاهی ایرانیان پیشدادی آغاز کرد (ابن مسکویه الرازی، ۱۳۶۶: ۱۸-۱۵). اندیشه‌ی عمل‌گرای وی در حوزه‌ی تاریخ‌نگاری تأثیر عمیقی بر جای نهاده است، به طوری که از منظر وی، تاریخ زمانی می‌تواند در هویت انسانی نقش مؤثری داشته باشد که حوزه‌ی عمل انسانی را تحت تأثیر قرار دهد. لذا، جنبه‌های تجربی و آزمودنی تاریخ می‌تواند عامل مهمی در شکل‌گیری هویت تاریخی جامعه و تحول آن به‌شمار رود. تجارب گذشتگان و کامیابی‌ها و نامرادی‌های گذشته در ذهن استدلالی و تجربه‌گرای وی مایه‌ی امید و آموزش و پایه‌ی عمل برای آیندگان و شرط لازم در امر شناخت انسان است.

به کار بستن جنبه‌های خردورانه‌ی تاریخ برای کردار انسان در آینده بسیار مهم و ارجمند است و در آگاهی دادن به امر شناخت و استواری خرد و فرزاندگی انسان مؤثر است. نگاه ایرانی وی به تاریخ، با نگارش سرنوشت و زندگانی اوشهنگ (هوشنگ)، نخستین شهریار ایرانی، آغاز می‌شود (ص ۵). با وجود این، انسجام و تکامل هویت ایرانی - اسلامی در اندیشه‌ی تاریخ‌نگاری ابن مسکویه در پیوند دادن تاریخ ایران پیش از اسلام با تاریخ اسلامی هویدا می‌شود، او به زبان عربی

می‌نگارد ولی تاریخ را با نقش عنصر ایرانی در سپیده دم تاریخ آغاز می‌کند، و آن‌گاه پس از ذکر سلسله‌های پیشدادی، کیانی، اشکانی و ساسانی به تاریخ پیامبر(ص) و تاریخ اسلام و پیوند دادن تاریخ ایران با دنیای اسلام و ذکر تاریخ ایران در تاریخ جهان اسلام، تاریخ عصر اسلامی ایران را نیز تا زمان خویش می‌نویسد.

از نظر ابن مسکویه، تاریخ ایران باستان و تاریخ کهن سرزمین ایران به طور کلی بخش مهمی از تجربه و عقل ایرانی است که توجه و تأسی بدان می‌تواند از تکرار تلاش مجدد برای دستیابی به آنها خودداری کند؛ زیرا بهره‌برداری عقلانی از آنها با مطالعه‌ی تاریخ حاصل می‌شود. این تجربیات و عقلانیت بخشی از تجربیات مفید و حاصل تکاپوهای تاریخی عنصر ایرانی است.

معنای تاریخ از دیدگاه ابن مسکویه و ارزشمندی فایده‌مندی آن نیز در همین است که کوشش‌ها و موفقیت‌ها و ناکامی‌ها را از طریق تجربیات تاریخ ملی ایرانیان می‌توان بازشناخت، و بدین صورت از گذشته‌ی مذکور در جریان عمل امروز و فردای کوشش‌گران و به‌ویژه سیاستمداران استفاده کرد، و در پرورش عقل و تجربه بدان تأسی نمود. از این رو است که او تاریخ را تجارب امم نامیده است و از میان امم نیز تجربیات ایرانیان فصلی شایسته در تاریخ است که بایستی به جهان اسلام منتقل شود. در حقیقت ابن مسکویه در جهت فراهم آوردن نمونه‌های عالی و ارزشمندی از تجارب تاریخی تلاش کرده است، تجاربی که میزان کاوش و تلاش انسان گذشته را به انسان حال و آینده نشان می‌دهد و در خدمت سیاست و اجتماع قرار می‌گیرد. لذا، تاریخ پرتجربه و گرانبهای ایران باستان از نظر او مبتنی بر عقل و تجربه‌ی ایرانیان بوده و می‌تواند برای سیاستمداران و حکام و امرای عصر اسلامی مفید و شایسته باشد. از همه‌ی تجربیات و بازمانده‌های فکری، سیاسی و ساختاری جوامع بشری، ابن مسکویه بهترین را انتخاب کرده است. انتخاب او تابع فایده‌مندی و عمل‌گرایی بوده است برخی، افکار او را در جست‌وجوی ایده‌آل‌های بشری دانسته و این را ناشی از تأثیر حکمت نو افلاطونی، قلمداد کرده‌اند (ارکون، ۱۹۷۷ م: ۲۳۸).

ابن مسکویه، فلسفه‌ی حیات و تاریخ بشری را سعادت انسان در دو گونه حیات طبیعی و تاریخی و حیات ابدی و اخروی دیده است؛ لذا، بایستی تأکید کرد که وی همان قدر که به تاریخ و آموخته‌های تاریخی برای انسان اهمیت می‌دهد، همان قدر هم به فضیلت‌ها و اخلاق انسانی توجه دارد، و سعادت و رهایی انسان را در گرو کسب آنها می‌داند؛ از این رو او را فیلسوف اخلاق و تاریخ قلمداد کرده‌اند (شریف، ۱۳۶۲: ۶۸۰). تاریخ از نظر او محل تکوین هدایت این جهانی و آن جهانی است و لذا جنبه‌های عقلی، اخلاقی و فلسفی ایرانیان نمونه‌ای از تجلی چنین هویتی است.

ابن مسکویه در قسمت تاریخ باستانی ایران در صدد نشان دادن هویت تاریخی عنصر ایرانی و تجلی عمل و اخلاق او در صحنه‌ی تاریخ است؛ لذا، او از ذکر قصه‌ها و داستان‌ها و مطالب غیرآموزنده‌ی تاریخ خودداری کرده است و به پیدایش حکومت، تحولات تمدنی و فکری، سیاسی و بنیادهای سیاسی و اجتماعی توجه دارد. در سراسر تاریخ خود، درباره‌ی ایران تلاش خود را به همین سویه‌های مفید تاریخ ایرانیان سوق داده است که بخشی از گذشته‌ی مفید و هویت‌مند عنصر ایرانی است. تمایلات و گرایش‌های ذهنی و عقل‌گرایانه‌ی ابن‌مسکویه سبب شده که او تاریخ‌های جادویی، افسانه‌ای و معجزات پیامبران را از تاریخ خود حذف کند؛ زیرا حاوی عناصری از هویت بشری و تجربه‌ی انسانی نیستند و فایده‌ای بر آنها مترتب نیست (ابن‌مسکویه الرازی، ۱۳۶۸: ۲).

علاقه‌ی ویژه‌ی او به ذکر حوادث تاریخ ایران چه قبل از اسلام و چه پس از آن باعث شد که برخی از علما و دانشمندان بزرگ، نظیر یاقوت حموی که ترجمه‌ی احوال او را نوشته‌اند ابن‌مسکویه را متهم به زردشتی‌گری و بی‌اعتمادی به اسلام نمایند (یاقوت الحموی، ۱۴۰۸ ق: ۱۰). البته این علاقه در خلال تاریخ‌نگاری‌اش کاملاً آشکار می‌باشد. او تاریخ کهن و باستانی و شاهان ایران را با تمام تفصیل بیان کرده است و نیمی از جلد نخست کتاب خود را به تاریخ ایران باستانی اختصاص داده است و در پی‌گیری حوادث تاریخی در دوره‌ی اسلام نیز گرایش وی غالباً پرداختن به حوادثی است که بیش‌تر حول محور ایران دور می‌زند یا عناصر ایرانی

در آن نقش اساسی بازی کرده‌اند. در حقیقت ابن مسکویه درصدد بوده است که همچون دینوری آغاز کند و از ذکر تاریخ شبه جزیره‌ی عربستان و تاریخ پیامبر(ص) و حتی تاریخ دوره‌ی هجرت و جنگ خندق اجتناب کرده است (ابن مسکویه الرازی، ۱۳۶۸: ۱۵۳ و ۱۵۴). اما جنگ خندق از آن لحاظ مبنای پرداختن به تاریخ بعد از اسلام شده که عنصر ایرانی در آن حضور دارد. سلمان فارسی استراتژی جنگ مذکور را برای پیامبر اسلام(ص) طراحی کرد و آن نوعی تاکتیک نظامی بود که تا آن روزگار اعراب از آن بی‌خبر بودند. لذا، تاریخ اسلام را از حضور سلمان فارسی در کنار پیامبر و یاران او آغاز می‌کند آن‌گاه ارتباط پیامبر اسلام(ص) را با ایرانیان یمنی که در دوره‌ی آخر حکومت ساسانی بر آنجا غلبه یافته بودند ادامه می‌دهد و نقش آنان را در سرکوب اهل رده و پیامبران دروغین جنوب عربستان نشان می‌دهد (ابن مسکویه الرازی: ۱۶۲ و ۱۷۱). آن‌گاه با فتح ایران نیز در هر جا از تجارب ارزشمند و هویت ایرانی در تاریخ اسلام و پیوندهای ایرانیان و اعراب سخن می‌گوید. تاریخ او در واقع تاریخ عقل، تجربه، عمل و تدابیر سیاسی ایرانیان است و بدین وسیله وظیفه‌ی خود را ثبت بخشی از هویت تاریخی ایرانیان و ثبت نقش و عملکرد مؤثر آنان در تاریخ دانسته است، هرچند در روایت‌های تاریخی خود از عناصر قومی مسلمانان و غیرمسلمانان در کنار ایرانیان سخن رانده است.

ثعالبی، مورخ دیگر ایرانی، بیش از هر چیز به بازتاب اسطوره‌های ایرانی در زبان عربی به‌عنوان بخشی از تاریخ ملی اهمیت داده است. ابومنصور حسین بن محمد المرغنی ثعالبی نویسنده‌ی کتاب *غررالسیر* یا *غرر الاخبار* ملوک‌الفرس و سیرهم از مورخین بزرگ عربی نویسنده ایرانی است که تاریخ عظیم خود را که سیرت پادشاهان ایرانی و تاریخ ایران محسوب می‌شود به زبان جهان اسلام نگاشته است.

این کتاب بر مبنای مأخذ تاریخی ایران نظیر سیره‌نامه‌ها و اندرزنامه‌ها و آیین‌نامه‌ها و گاه‌نامه‌ها و تاج‌نامه‌ها و شاهنامه‌ی ابومنصوری که مقدم بر شاهنامه فردوسی بوده نگاشته شد و مورخ ایرانی در نگارش چنین تاریخی که در بخش

اعظمی از آن، تاریخ جهان باستان ایران را تدوین کرده، در جست‌وجوی هویت خفته‌ی ایرانی در دل جهان اسلام است. ثعالبی برخلاف برخی گرایش‌ها به فارسی‌نویسی، ترجیح داده که تاریخ باستان ایران را به همراه بخش‌هایی از تاریخ اسلامی آن، به زبان عربی بنگارد. آنچه برای وی اهمیت داشته، احیای سیره و تاریخ عنصر ایرانی است نه نگارش و احیای زبان فارسی. تاریخ ملی و آگاهی‌بخشی از سیر تاریخی ملت ایران از آغاز تا اوایل قرن پنجم اندیشه‌ی محوری تاریخ‌نگاری ثعالبی است. بخش باستانی این کتاب در واقع کهن‌ترین شاهنامه‌ی پارسی زبان است که بر جای مانده است، و به همت او به زبان عربی حفظ شده است (ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: مقدمه ۱ و ۵). بعدها فردوسی تقریباً مطابق همین روند حماسه‌ی عظیم اسطوره‌ای و تاریخی خود را به زبان فارسی، به نظم کشید.

نتیجه

چنان‌که یادآور شدیم بسیاری از مورخان ایرانی در قرون نخستین اسلامی، تاریخ‌نگاری را به زبان عربی آغاز کردند. تمایل به عربی‌نویسی در میان مورخان ایرانی نتیجه‌ی غلبه‌ی اسلام، تغییر دین و تسلط زبان دینی به‌عنوان یک زبان جهانی برای مسلمانان بود. اسلامی شدن ایران برخلاف غلبه‌ی نظامی و سیاسی اعراب در ایران نتیجه و برآیند بهره‌مندی از قدرت سیاسی و نظامی اعراب نبود، بلکه نتیجه‌ی ایدئولوژی دینی و تمایل آزادانه‌ی عنصر ایرانی برای تغییر دین و استفاده از توانایی‌های زبان دین برای نشان دادن قدرت و عظمت نبوغ ایران خود بود. ذهن تیزبین مورخ ایرانی با ارزیابی صحیح از توانایی‌های دین جدید توانست قدرت و قابلیت خود را در خلق آثار علمی و تاریخی به نمایش گذارد و با تسلط به زبان عربی، دنیای ایران را با جهان اسلام و دنیای عربی و غیرعربی پیوند دهد، و با توجه به تحولات جدیدی که در عصر اسلامی رخ داده بود به بازتعریف هویت ایرانی خود، جلوه‌های تاریخی و استعداد فکری خود را در عرصه‌ی تاریخ‌نگاری نشان دهد. در این میان برخی از این مورخان درصدد بودند حیات مستمر عنصر

ایرانی را با وجود تسلط دین اسلام و غلبه‌ی سیاسی و نظامی اعراب هم‌چنان پایدار و فعال نشان دهند و تاریخ و هویت ایرانی را به طور مداوم و فعال در عرصه‌ی تاریخ زنده نگاه‌دارند. لذا، در تاریخ‌نگاری‌شان بیش از هر عنصر تاریخی دیگری، به حضور تاریخی عنصر ایرانی و انتقال تجربیات ارزشمند آنها به دنیای جدید تأکید کردند. ابن مقفع، ابوحنیفه‌ی دینوری، ابوعلی مسکویه و ابومنصور ثعالبی، مروج چنین طرز اندیشه‌ای برای بازتاباندن هویت ملی ایرانیان در دل دنیای اسلامی بودند در حالی که کسانی چون طبری، اسلام را به‌عنوان هویت جدیدی پذیرفته و خواهان پیوند میان ایرانیت و اسلامیت بود تا هویت نوینی را که هویت اسلامی نامیده می‌شد کسب کنند. از نظر طبری، عنصر نژاد و زبان دیگر که مؤلفه‌های هویت قومی اند آنچنان اهمیت ندارند بلکه دین است که هر قوم، نژاد، فرد و گروهی می‌تواند با تمسک به آن، راهی به سوی کسب هویت انسانی و اسلامی بیابد. از طریق کسب چنین هویتی که منشأ الهی و انسانی دارد راه برای هر شخص، قوم و نژادی باز است و در این میان عنصر ایرانی قابلیت آن را دارد که به شایستگی در کسب چنین هویتی بکوشد و زبان عربی را از آن لحاظ دارای اهمیت می‌داند که زبان دین است نه زبان قوم عرب. لذا، او که خود یک ایرانی طبرستانی است با تسلط به زبان دین و دانش، همه‌ی قدرت و توان خویش را در تاریخ‌نگاری، در خدمت دین قرار داده است؛ حتی تاریخ را نیز ابزاری برای تبیین و تفسیر دین معرفی می‌کند.

در حقیقت، عربی‌نگاری مورخان ایرانی در قرون نخستین، ناشی از وضعیت جدید ایرانیان و تأمل آنها در بازتعریف هویت خود و تجدیدنظر در پاره‌ای از مؤلفه‌های آن مطابق وضعیت نوین انسان ایرانی مسلمان بود که در عین اینکه می‌خواست مسلمان باشد در تکاپو بود تا ایرانی بودن و حضور تاریخی خود را به‌عنوان انسان ایرانی مسلمان محفوظ بدارد.

لذا، ترجیح داده است که تاریخ ملی و هویت و گذشته‌ی تاریخی خویش را به زبان جدیدی که جزو دین و به‌عنوان بخشی از هویت جدید او محسوب می‌شد، بنویسد و زبان عربی در واقع ابزاری برای ابراز وجود تاریخی او در آن زمان بوده است.

منابع :

- ۱- ابن خلکان، ابی‌العباس شمس‌الدین (بی‌تا)؛ *وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان*، المجلد الثاني، حقه‌الدكتور احسان عباس، بیروت، لبنان: دارصادر.
- ۲- ابن مسکویه الرازی، ابوعلی (۱۳۶۶)؛ *تجارب الامم و تعاقب الهمم*، الجزء الاول، حقه و قدم له الدكتور ابوالقاسم الاماحی، تهران: دار سروش للطباعة و النشر.
- ۳- ابن مقفع، (۱۴۰۹ ق)؛ *آثار عبدالله بن مقفع*، بیروت، لبنان: دارالکتب العلمیه.
- ۴- ارکون، محمد (۱۹۹۷ م)؛ *نزع السنه فی الفكر العربی، جیل مسکویه و التوحیددی*، ترجمه هاشم صالح، بیروت، لبنان: دارالساقی.
- ۵- اولیری، دلیسی (۱۳۷۴)؛ *انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی، ج دوم*، ترجمه‌ی احمد آرام، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۶- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۱۲ ق)؛ *البلدان و فتوحها و احکامها*، حقه و قدم له الدكتور سهیل زکار، الطبقة الاولى، بیروت، لبنان: دارالفکر.
- ۷- بیرونی، ابوریحان (۱۳۶۳)؛ *آثار الباقیه عن قرون الخالیه*، ترجمه‌ی اکبر داناسرشت، تهران: امیرکبیر.
- ۸- ثعالی مرغنی، حسین بن محمد (۱۳۷۲)؛ *شاهنامه‌ی کهن پارسی یا تاریخ غرر السیر*، پارسی گردان سیدمحمد روحانی، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- ۹- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۳۶۸)؛ *اخبار الطوال*، تحقیق عبدالمنعم عامر، منشورات الشریف الرضی، قم.
- ۱۰- ذهبی، شمس‌الدین (۱۴۱۰ ق)؛ *سیر الاعلام النبلاء*، الطبعة السابعة، تحقیق شعیب الانروط و حسین الاسد، بیروت، لبنان: مؤسسه الرساله.
- ۱۱- سارتن، جورج (۱۳۴۳)؛ *سرگذشت علم*، چاپ دوم، ترجمه‌ی احمد بیرشک، تهران: سازمان کتاب‌های جیبی.
- ۱۲- شریف، م.م (۱۳۶۲)؛ *تاریخ فلسفه در اسلام*، ج ۱، ترجمه‌ی جمعی از محققان، تهران: نشر مرکز دانشگاهی.
- ۱۳- صفا، ذبیح‌الله، *تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی*، ج ۱، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۴- طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۸ ق)؛ *تاریخ الطبری یا تاریخ الرسل و الملوک*، الجزء الاول و الجزء الثاني، تقدیم صدقی جمیل العطار، بیروت، لبنان: دارالفکر للطباعة و النشر.
- ۱۵- قفطی، جمال‌الدین ابوالحسن علی بن یوسف شیبانی (۱۳۱۷)؛ *تاریخ الحکما*، چاپ دوم، به کوشش بهمن دارابی، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۶- حموی، یاقوت (۱۴۰۸ ق)؛ *معجم الادبا*، المجلد الثالث (الجزء الخامس)، بیروت، لبنان: دارالاحیاء التراث العربی.

۱۷- محمدی‌ملایری، محمد (۱۳۷۴)؛ *فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلام و ادبیات عربی*، تهران: نشر قومس.

- 18- Hawting, G.R, (1988); *The First of the Umayyad Caliphate*, London and Sydney: Routledge.
- 19- Huart, Clement, (1966); *A History of Arabic Literature*, Beirut: Khayat Reprints.

